

طلاق و توسعه برای بـری

گفتوگو زهرا باقری شاد از رادیو زمانه با مهرداد درویش پور ✖

نهاد خانواده به سمتی حرکت می‌کند که هم از وظایفش، هم از اهمیت و هم از خصلت اجباری آن کاسته شده است. خود این فرایند نهاد خانواده را ناپایدارتر می‌کند. درعین حال که می‌تواند کیفیت روابط درون خانواده‌ها را نیز بهبود ببخشد. درست است که ناپایداری خانواده نوعی ناامنی می‌آفریند، اما همین ناامنی، پویایی روابط خانواده را نیز می‌تواند در پی داشته باشد. به این معنی که افراد مجبور می‌شوند برای حفظ سلامت روابط خانوادگی دائماً تلاش کنند و رابطه را امر مسلم یکبار برای همیشه ندانند.

خانواده نهادی است که در طول تاریخ و در فرهنگ‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون وجود داشته است. اما در هر جامعه‌ای، خانواده نقش مهمی در تربیت و پرورش نسل آینده دارد. با تغییرات اجتماعی و فرهنگی، ساختار و عملکرد خانواده در حال تحول است. این تغییرات می‌تواند هم چالش‌ها و هم فرصت‌ها ایجاد کند.

یکی از چالش‌های مهم خانواده در دنیای امروز، تغییر نقش‌ها و تعادل قدرت است. با ورود زنان به بازار کار و افزایش آگاهی‌ها، نقش سنتی زنان در خانواده در حال تغییر است. این تغییر می‌تواند به تقویت روابط و مسئولیت‌پذیری بیشتر منجر شود، اما اگر به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به تنش و سردی در روابط منتهی شود. همچنین، تغییرات در ارزش‌ها و اولویت‌ها نیز می‌تواند بر پایداری خانواده تأثیر داشته باشد.

نگاهی به آمار طلاق در ایران نشان می‌دهد که نقش زنان در افزایش طلاق در سال‌های اخیر افزایش یافته است. شما از منظر یک جامعه‌شناس این جریان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مهرداد درویش‌پور: اصولاً توسعه شهرنشینی، صنعتی شدن، رشد تخصص و توسعه فردیت کارکرد نهادهای جمعی از جمله خانواده را کمرنگ می‌کند.

در ایران اما با یک پارادوکس (ناسازه) روبه‌رو هستیم. در حالیکه حکومت عمیقاً بنیان خانواده را توصیه می‌کند و مبلغ و مشوق آن است و قانون اساسی آن پاسدار خانواده مقدس هسته‌ای است، اما در اعماق جامعه شاهد تغییر رفتارها و طرز تلقی جنسی، انقلاب جمعیتی و

تغییراتی عمیق در الگوهای خانوادگی هستیم. ازجمله توسعه ارزشهای مدرن و رشد فردیتی که بر پایه آنها الگوهای جدیدی از زیست و استاندارد زندگی شکل گرفته است. یعنی در ایران جلوه‌هایی از آن چیزی را شاهد هستیم که در جوامع غربی وجود دارد؛ نظیر بالا رفتن سن ازدواج، بچه‌دار شدن دیر هنگام، افزایش میزان طلاق، کاهش میزان ازدواج، کوتاه‌تر شدن عمر ازدواج، کاهش تعداد فرزندان و در نتیجه کاهش باروری و به نوعی افزایش توقع افراد از زندگی و استانداردهای مربوط به آن.

همه این تحولات نشانه افزایش توجه به خود و گسترش فردیت در جامعه امروز ایران است. نفس رشد فردگرایی طبیعتاً پیوندهای خانوادگی را کمرنگ‌تر می‌کند و فرد بیش از آنکه به خانواده بیاندیشد به خود می‌اندیشد. بنابراین به محض اینکه حس کند خانواده ترمزی در راه پیشرفت فردی شده است به سادگی از آن جدا می‌شود. دیگر آن ارزشهای اخلاقی پیشین، سنت و مذهب که در تبلیغ خانواده نقش داشتند امروز مشروعیت و نفوذ سابق را در اذهان عمومی ندارند.

درحالی‌که در همه جای دنیا سکولاریسم در تضعیف نقش خانواده و پایداری ازدواج‌ها نقش دارد در ایران با فرایندی روبه‌رو هستیم که دولت آن به شدت دینی است، اما گرایش به فاصله‌گیری از مذهب و کمتر مذهبی بودن به شدت در مردم در حال رشد است. به نوعی از نفوذ مذهب در اعماق جامعه کاسته شده است و همین مسئله در تضعیف نقش خانواده تاثیر می‌گذارد. چون یکی از مهم‌ترین نهادهای مبلغ خانواده، مذهب است. علاوه بر این ما شاهد نوعی انقلاب جنسی آرام در اعماق جامعه هستیم که افراد در صدد پاسخ به نیازهای جنسی خود خارج از نهاد خانواده هستند. به ویژه جوانان ضرورتاً پاسخگویی به نیازهای جنسی را صرفاً از طریق خانواده دنبال نمی‌کنند. دیگر اینکه در صورت تامین نشدن نیازهای جنسی اجباری در خود برای تداوم روابط خانواده نمی‌یابند.

با توجه به اینکه اصولاً شرایط انتخاب آزاد و خانواده اختیاری در ایران محدود است و سیاست‌های زن‌ستیزانه دولت و جداسازی جنسیتی این امکان را بازهم محدودتر کرده است، خطر اینکه افراد بدون تفاهم جنسی تشکیل خانواده بدهند بسیار بالاست. امری که خطر ناسازگاری جنسی و جدایی را افزایش می‌دهد. زمانی که افراد امکان و شانس انتخاب آزادانه را ندارند که ابتدا یکدیگر را از نظر جنسی تجربه کنند و سپس وارد رابطه شوند، احتمال اینکه در پی رابطه با عدم تفاهم جنسی روبه‌رو شوند بسیار زیاد است. این امر به عنوان یکی از انگیزه‌های جدایی می‌تواند به دلیل فرهنگ مسط بر جامعه در دل‌ها حبس بماند و ظاهراً بهانه طلاق چیز دیگری باشد. در حالی‌که عدم تامین

خواست‌های فردی و ازجمله نیازهای جنسی می‌تواند دلیلی جدی در جدایی باشد. یا چنان که امروز شاهد گسترش طلاق‌های عاطفی باشیم، اما افراد همچنان با یکدیگر به‌سر ببرند.

طلاق‌های عاطفی نیز در اولین فرصتی که زنان به دست می‌آورند می‌تواند به طلاق واقعی و رسمی بدل شود. رشد فردیت و توقع از رابطه خود نوعی ناپایداری در خانواده ایجاد می‌کند. دیگر خانواده نه تنها مقدس نیست، بلکه تا جایی کاربرد دارد که به تحقق فرد یاری برساند و نه آنکه فرد خود را فدای مصالح خانواده و قضاوت دیگران کند. علاوه بر کاهش نفوذ مذهب، افزایش سواد، افزایش فردیت و تن‌آگاهی و خودآگاهی جنسی نیز از عوامل دیگری هستند که در مسئله طلاق نقش دارند.

یکی از عوامل مهم دیگر اما عامل اقتصادی است. دشواری‌های اقتصادی امکان تشکیل خانواده را با دشواری روبه‌رو کرده است و خطر از هم پاشیدن خانواده را بالا می‌برد. حتی در جامعه غرب نیز طلاق در میان طبقه فرودست بیشتر است. چون فشار اقتصادی زمینه تنش‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. در جامعه ایران که میزان بیکاری بالا، درآمدها کم و گرانی‌ها گسترده است دشواری اقتصادی می‌تواند یکی از زمینه‌سازهای تنش‌های خانوادگی و طلاق باشد.

چه رابط‌های اما بین موقعیت امروز زنان ایران و افزایش طلاق در ایران وجود دارد؟

از نظر من تعیین‌کننده‌ترین عامل جدایی‌ها، موقعیت زنان در خانواده است؛ یعنی امری که از این واقعیت راززدایی می‌کند که خانواده در اساس نهادی پدرسالار است یا دست کم تا کنون چنین بوده است.

هم از این‌رو به میزانی که موقعیت اقتصادی زنان بهتر، وابستگی‌شان کمتر و خودآگاهی‌شان بیشتر می‌شود، توقع‌شان از رابطه نیز بیشتر می‌شود. این امر ریسک جدایی‌ها را بالا می‌برد. تقریباً بدون استثنا تمام تحقیقات در جهان نشان می‌دهد که رابط‌های مثبت بین بهبود موقعیت زنان و افزایش طلاق‌ها وجود دارد. جالب آنکه نه تنها هرچه موقعیت زنان بهتر می‌شود میزان طلاق‌ها افزایش پیدا می‌کند، بلکه اغلب در پی جدایی‌ها موقعیت زنان بهتر می‌شود.

در خانواده‌ها و جوامعی که موقعیت زنان در آن بسیار پایین است، خانواده از استحکام بیشتری برخوردار است. در واقع راز ثبات خانواده پدرسالار در فرودستی و موقعیت ضعیف‌تر زنان است. این خود نشان‌دهنده خصلت پدرسالار خانواده است که زنان تا زمانی که امکان چالش آن را ندارند در رابطه به‌سر می‌برند و به محض اینکه شرایط اقتصادی بهتری پیدا می‌کنند، از آگاهی جنسی و اجتماعی بیشتر و فردیت بیشتری برخوردار می‌شوند، یا سطح تحصیلاتشان افزایش می‌یابد و

وابستگی‌شان کمتر می‌شود، توقعشان از رابطه و کسب موقعیت برابر در آن افزایش می‌یابد. مردان اما معمولاً ناتوان از پاسخگویی به این توقعات هستند یا رغبتی به آن نشان نمی‌دهند. این امر باعث افزایش جدایی‌ها می‌شود.

به عبارت دیگر اگر مردان قدرت تطبیق با موقعیت بهبود یافته زنان را فرا گیرند، الگوی نوین برابری‌طلبانه‌ای از رابطه شکل می‌گیرد و رشد پیدا می‌کند که از ثبات نسبی هم برخوردار هست؛ اما از آنجا که مردان ایرانی به دلیل پرورش در فرهنگ پدرسالار مایل و قادر به تطبیق خود با رل نوین جنسیتی نیستند معمولاً از جانب زنان ترک می‌شوند. این حقیقتی است که در جامعه ایران زنان به لحاظ حقوقی، اقتصادی و حتی نفوذ مذهب و فرهنگ سنتی جامعه، هنوز با نابرابری‌های جدی روبه‌رو هستند و جدایی برای آن‌ها خیلی هم ساده نیست. با اینهمه همان درجه رشد تحصیلات، خودآگاهی جنسیتی، تن‌آگاهی و فردگرایی که از آن نام بردم به اندازه کافی منابع ذهنی قدرت آن‌ها را افزایش داده است که جرئت کنند به چالش این روابط دست بزنند. به این ترتیب اصلی‌ترین علت جدایی‌ها را باید در چالش زنان علیه الگوهای سنتی خانواده و عقبماندگی مردان از قدرت تطبیق با شرایط جدید جست‌وجو کرد.

علاوه بر این می‌توان به جرئت ادعا کرد که افزایش طلاق‌ها نه تنها خود نشانه‌ای از مدرنیته و تمایل زنان به گسترش ارزش‌های برابری‌طلبانه و مدرن هستند، بلکه خود در رشد این فرایند نقش مثبت دارند. یعنی طلاق‌های روزافزون زمینه‌ساز توسعه برابری است. بسیاری از مردان یاد می‌گیرند برای اینکه به سادگی ترک نشوند در روابط بعدی با احترام بیشتر، مشارکت بیشتر و رفتاری برابری‌طلبانه در زندگی خانوادگی خود ظاهر شوند.

فکر نمی‌کنید اگر فاکتور قانون را هم در نظر بگیریم، این تئوری که طلاق‌های روزافزون زمینه‌ساز توسعه برابری در ایران به شمار می‌رود خیلی خوشبینانه است؟

آنچه گفتم رخدادی جهانی است که در کشورهای چون ایران ضرورتاً همان مسیر بی‌کم و کاست طی نمی‌شود. حتی در سطح جهانی نیز این یکی از گرایش‌هایی است که در میان مردان شکل گرفته است.

گرایش دیگری که در مردان جدا شده رشد کرده است هراس از روبه‌رویی با زنان قوی است. این مردان بیشتر به سمت ازدواج‌هایی سوق پیدا می‌کنند که در آن‌ها زنان از حداقل منابع قدرت برخوردار باشند؛ نظیر اغلب «ازدواج‌های پستی». در این موارد مردان برای کنترل بیشتر زنان خیلی سنتی‌تر رفتار می‌کنند. بنابراین افزایش طلاق‌ها فقط زمینه‌ای برای رشد برابری ایجاد نمی‌کند، بلکه می‌تواند به رشد یک

گرایش واپسگرایانه در مردانی که دل‌نگران جدایی هستند به وجود آورد.

در جامعه ایران وجود قوانین چندهمسری، نابرابری‌های اقتصادی، پشتیبانی قانون از مرد و ساختار خشن پدرسالاری در جامعه، شانس رفتار برابری‌طلبانه مردان را کاهش می‌دهد. با اینهمه هرگام پیشروی زنان در تقویت موقعیت خودشان، می‌تواند تاثیری مثبت در وادار کردن مردان به رفتاری برابرتر در پی داشته باشد. به عقیده من، عامل اصلی رشد برخورد برابر در مردان، منابع قدرت فزون یافته زنان است. هرچه زنان قوی‌تر باشند شانس اینکه مردان با آنها برابرتر رفتار کنند بیشتر است.

همانطور که بسیاری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند نهاد خانواده به سمتی حرکت می‌کند که هم از وظایفش، هم از اهمیت و هم از خصلت اجباری آن کاسته شده است. خود این فرایند نهاد خانواده را ناپایدارتر می‌کند. درعین حال که می‌تواند کیفیت روابط درون خانواده‌ها را نیز بهبود ببخشد. درست است که ناپایداری خانواده نوعی ناامنی می‌آفریند، اما همین ناامنی، پویایی روابط خانواده را نیز می‌تواند در پی داشته باشد. به این معنی که افراد مجبور می‌شوند برای حفظ سلامت روابط خانوادگی دائماً تلاش کنند و رابطه را امر مسلم یکبار برای همیشه ندانند.

دوم باید پذیرفت ما در جامعه مدرن به سمتی پیش می‌رویم که نوعی پلورالیسم در خانواده شکل گرفته است. مثلاً در سوئد از ۱۷ نوع شکل خانواده سخن گفته می‌شود. اینکه تصور کنیم خانواده بزرگ متشکل از سه نسل یا خانواده هسته‌ای متشکل از دو نسل الگوهای اصلی زندگی خانوادگی هستند هر روز بیشتر زیر سؤال می‌رود. برای مثال خانواده‌های تک‌والده یکی از الگوهای هر روز فزاینده شکل خانوادگی‌اند که در ایران نیز در حال رشد هستند. یا شکل گرفتن روابط دوست‌دختری، دوست‌پسری طولانی مدت که در آن افراد با یکدیگر زندگی نمی‌کنند، یا روابطی که افراد در آن تنهاگاه زیر یک سقف با یکدیگر بسر می‌برند یا روابط همزی بدون ازدواج از جمله اشکال در حال رشدی است که نیاز به خانواده هسته‌ای سنتی را کمرنگ‌تر می‌کند.

هنوز ایده آل خانواده در ایران خانواده هسته‌ای است؟

بله این واقعیت است. این‌ها فرایندهای ناسازه (پارادوکسیکال) هستند که در جامعه وجود دارد. ایده‌ال خانواده هسته‌ای هنوز در جامعه وجود دارد، اما نمی‌دانیم این ایده‌ال‌ها چقدر با الگوهای نسل جوان همراه و همخوان است. حتی زندگی تک‌نفره به عنوان یک الگوی در حال رشد مطرح است. خیلی از افرادی که جدا می‌شوند به ازدواج مجدد و تشکیل خانواده بعدی روی نمی‌آورند.

عامل سن را چقدر در این مسئله موثر میدانید؟

غیر از عوامل اقتصادی، اجتماعی، ارزشی و تغییر رابطه جنسیتی باید به این نکته هم اشاره کنم که به لحاظ هنجاری، نسل جوان ارزشی را که نسل گذشته برای خانواده قائل بود، قائل نیست. بنابراین در مقایسه با نسلی که طلاق را تابو میدانست با ارزشهای لیبرالتر و آزادانه تری به خانواده نگاه میکند.

علاوه بر آن به طور عمومی جوانان ساده جدا میشوند. نه تنها از این رو که امکان رشد در جهت متفاوت در میان جوانان در مقایسه با میانسالانی که به لحاظ شغلی، تجربه و قوام شخصیتی از موقعیت جا افتاده تری برخوردارند، بیشتر است. بلکه از آنرو که جوانان از مدت زمان و امکان گسترده تری در «حیطه زوجیابی» مجدد برخوردارند و دل و جرئت بیشتری به خود راه میدهند که در صورت بروز اختلاف جدا شوند...

به نظر شما افزایش ناهنجاریهای اجتماعی تا چه حد میتواند در افزایش طلاق موثر باشد؟

بر اساس نظریه دورکیم و جامعه‌شناسان محافظه‌کاری که بر نقش ناهنجاری در کاستن پیوندهای خانوادگی و افزایش خطر جدایی تاکید دارند، کاهش ارزشهای جمعی مشترک و کاهش نفوذ مذهب و گسترش ناهنجاری در گسترش طلاقها نقش دارند.

این واقعیتی است که ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که ناهنجاری اجتماعی در ایران بیداد میکند، اما همانطور که گفتم عامل بهبود موقعیت زنان را فوق‌العاده در جدایی‌ها تعیین کننده‌تر میدانم. درست است که ناهنجاریهای اجتماعی شرایط جدایی‌ها را تسهیل میکنند، اما من طلاق را به عنوان یک عارضه اجتماعی منفی نگاه نمی‌کنم، بلکه آن را محصول گسترش فردیت و پیامدی از بهبود موقعیت زنان میدانم.

سهمیه: صفر!

گزارش تحقیقی عدالت برای ایران از غیبت زنان در دانشگاه‌ها به مناسبت روز دانشجو

هم زمان با روز دانشجو در ایران، سازمان عدالت برای ایران در سندی که برای کارگروه سازمان ملل در مورد تبعیض علیه زنان ارسال

کرد، گزارش داد که در ایران، تعداد قابل توجهی از رشته‌های دانشگاهی یا کاملاً مردانه شده‌اند و یا زنان در ورود به آن با تبعیض جنسیتی بسیار آشکار و نگران کننده ای مواجه هستند.

عدالت برای ایران، ۱۶ آذر ۱۳۹۱: امسال، روز دانشجو در حالی فرارسیده که زنان، از تحصیل دولتی و رایگان در ۱۴ رشته دانشگاهی به طور کامل محروم شده‌اند و در ۲۴۱ رشته، محدودیت‌های جدی بر سر ورود آنها به دانشگاه‌ها گذاشته شده است.

هم زمان با روز دانشجو در ایران، سازمان عدالت برای ایران در سندی که برای کارگروه سازمان ملل در مورد تبعیض علیه زنان ارسال کرد، گزارش داد که در ایران، تعداد قابل توجهی از رشته‌های دانشگاهی یا کاملاً مردانه شده‌اند و یا زنان در ورود به آن با تبعیض جنسیتی بسیار آشکار و نگران کننده ای مواجه هستند. عدالت برای ایران در این گزارش از نهادهای بین المللی مذکور خواسته کلیه اقدامات لازم برای وادار کردن دولت جمهوری اسلامی به اجرای تعهدات بین المللی خود و لغو تمامی سهمیه بندی های جنسیتی که تبعیض علیه زنان در ایران را تعمیق می کنند، انجام دهند.

یافته‌های تحقیق سازمان عدالت برای ایران که از میان داده های مربوط به بیش از ۲۲۸۰۰ رشته دانشگاهی دولتی روزانه (رایگان) استخراج شده، درباره ظرفیت رشته های دانشگاهی در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۹۲ نشان می دهد سهمیه زنان در رشته های مهندسی نفت (اکتشاف نفت)، مهندسی نفت (استخراج نفت)، مهندسی راه آهن، مدیریت اطلاعات و ارتباطات، کاردانی فوریت های پزشکی، کاردانی تکنولوژی تولیدات دامی، کاردان فنی مکانیک (تأسیسات آبرسانی و گازرسانی)، کاردانی فنی برق (قدرت)، کاردانی تربیت بدنی و علوم ورزشی (مربیگری)، علوم قضایی، علوم سیاسی (مطالعات امنیتی)، علوم انتظامی، علوم اجتماعی (مطالعات امنیتی) و ادیان و مذاهب صفر شده است.

این ممنوعیت ها، باعث تبعیض جدی علیه زنان در دسترسی به بسیاری از صندلی های دانشگاهی شده است. به عنوان مثال، در رشته کاردانی فوریت های پزشکی، ۱۳۶۰ صندلی دانشگاهی به مردان و صفر صندلی به زنان اختصاص یافته است.

این مطالعه که بر روی ظرفیت دانشگاههای دولتی و رایگان در سال تحصیلی جاری صورت گرفته همچنین نشان می دهد دانشگاه‌هایی که به نهادهای دولتی وابسته اند و دانشجویان آن، پس از پایان تحصیل، به شکلی تضمین شده به استخدام دولت در می آیند، در بیشتر رشته ها، پذیرش زنان را متوقف کرده‌اند یا بسیار کاهش داده‌اند و به این

ترتیب، فرصتهای استخدام دولتی زنان در سازمانهای دولتی به طرز چشمگیری کاهش یافته است. به عنوان مثال، دانشگاه صنعت نفت که وابسته به وزارت نفت ایران است، امسال در هیچیک از رشته های خود (مهندسی ایمنی بازرسی فنی، مهندسی برق کنترل، مهندسی شیمی، مهندسی شیمی، مهندسی مکانیک، مهندسی نفت استخراج نفت، مهندسی نفت اکتشاف نفت، مهندسی نفت بهره برداری از منابع نفت، مهندسی نفت مخازن نفت، حسابداری، مدیریت بازرگانی، مدیریت صنعتی) دانشجوی دختر قبول نکرد.

به این ترتیب، دسترسی آزادانه و برابر زنان به اشتغال که از جمله حقوق بنیادین انسان است، در بازار کار دولتی در ایران، به شکلی موثر، کاهش یافته است. اما این فقط بازار کار دولتی نیست که با اعمال سهمیه ها، فرصتهای شغلی زنان در آن محدود شده بلکه در بازار کار خصوصی نیز سهمیه هایی که به خصوص در رشته های تجربی و ریاضی وضع شده، باعث مردانه تر شدن بسیاری از رشته ها و کمبود نیروی متخصص زن در آنها خواهد شد. به بیان دیگر، علاوه بر رشته هایی که ورود زنان به آن کاملاً ممنوع شده، در بسیاری از رشته ها، با وضع سهمیه بندی های جنسیتی، حق زنان برای برخورداری آزادانه و برابر از تحصیلات عالی و پس از آن، اشتغال و ورود به بازار کار، به شکلی نگران کننده، نقض شده است.

به عنوان مثال، در ۹۲ رشته* از رشته های گروه علوم تجربی نیز سهمیه بندی جنسیتی، تبعیض های نگران کننده ای علیه زنان اعمال شده است. مثلاً در رشته دامپزشکی، از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت، ۲۶۳ صندلی برای مردان حفظ شده و زنان می توانند تنها برای قبولی در ۲۳۱ صندلی باقیمانده با مردان رقابت کنند. این در حالی است که نزدیک به ۶۸ درصد تعداد شرکت کنندگان گروه علوم تجربی را زنان تشکیل می داده اند و در صورت عدم اعمال سهمیه تبعیض آمیز از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت رشته دامپزشکی، ۳۵۶ نفر زن امکان ورود به این رشته را داشته اند.

در رشته های گروه ریاضی و فیزیک نیز، در ۴۷ رشته، از جمله رشته های مهندسی عمران، مهندسی مکانیک، مهندسی کشاورزی و مهندسی مواد، سهمیه بندی جنسیتی به شکل آشکار، فرصت زنان برای تحصیل در این رشته ها را کاهش می دهد. تنها در رشته مهندسی معدن، از کل ظرفیت ۵۹۰ دانشجوی در کل ایران، ۴۸۸ صندلی (۸۲ درصد) به مردان اختصاص یافته و زنان میتوانند تنها در ۱۰۲ صندلی باقیمانده با مردان داوطلب، رقابت کنند.

یافته های تحقیق عدالت برای ایران نشان می دهد در رشته علوم انسانی، جهت سهمیه بندی ها به شکلی بوده که در ۵۳ رشته از رشته

های علوم انسانی، از ورود بیش از ۵۰ درصد زنان (به طور میانگین) به این رشته ها جلوگیری می‌شود. این در حالی است که نزدیک به ۶۳ درصد شرکت کنندگان در کنکور علوم انسانی، زن بوده اند.

در رشته های گروه هنر، تحصیل زنان در رشته های تلویزیون و هنرهای دیجیتال، کارشناسی فرش، مرمت و احیای بناهای تاریخی با محدودیت نگران کننده ای مواجه شده است. به عنوان مثال، در رشته تلویزیون و هنرهای دیجیتال تنها ۲۰ درصد از سهمیه موجود به زنان اختصاص داده شده است.

در رشته های گروه زبانهای خارجی نیز اعمال سهمیه بندی، سقف های تبعیض آمیز برای زنان ایجاد کرده است. به عنوان مثال، در رشته زبان آلمانی، تنها ۳۵ درصد به زنان سهمیه داده شده است. این در حالی است که بیش از ۷۷ درصد از داوطلبان در گروه زبانهای خارجی، زن هستند.

در عین حال، یافته های تحقیق ما نشان می دهد که به موازات سیاست سهمیه بندی جنسیتی که ورود زنان به برخی رشته ها را ممنوع و به برخی دیگر را محدود کرده است، و باعث مردانه شدن فضای برخی از رشته های دانشگاهی و به تبع آن محیط های کاری آینده خواهد شد، سیاست دیگری نیز در سال تحصیلی جاری به کار گرفته شده که می تواند از آن، به تفکیک جنسیتی یا زنانه- مردانه کردن دانشگاهها نام برد. در اجرای این سیاست، بسیاری از دانشگاهها، ظرفیت سالانه خود را تقسیم کرده و در نیم ترم اول سال، فقط از یک جنس و در نیم ترم دوم سال، فقط از جنس دیگر دانشجویان برداشته اند. به این ترتیب، دختران و پسران در آن رشته ها به دلیل تفاوت زمان ورود به دانشگاهها، در کلاسهای یکسان و مختلط حضور نخواهند داشت و کلاسها و به تبع آن رشته ها، از نظر جنسیتی زنانه و مردانه خواهد شد.

به عنوان مثال، دانشگاه لرستان- خرم آباد، در رشته روانشناسی عمومی، در یک نیم ترم فقط دانشجوی مرد و در نیم ترم بعدی فقط دانشجوی زن پذیرش کرده است. دانشگاه زابل نیز در نیم ترم اول، در رشته زبان و ادبیات فارسی فقط دانشجوی زن و در نیم ترم دوم فقط دانشجوی مرد پذیرش کرده است. در عین حال، در اجرای همین سیاست تفکیک جنسیتی، برخی از رشته ها در برخی از دانشگاهها، فقط زنانه و یا فقط مردانه شده اند. به این ترتیب، اگرچه تعداد کل پذیرفته شدگان زن و مرد، تفاوت جدی در این رشته ها نکرده اما فضاهای درسی در این رشته ها، از نظر جنسیتی، تفکیک شده اند. به عنوان مثال، در حالی که تا سال گذشته، هر دو دانشگاه اصفهان و شهید چمران اهواز، در رشته علوم سیاسی زنان و مردان را پذیرش می کردند، امسال، دانشگاه اصفهان فقط مردان و دانشگاه شهید چمران اهواز، فقط زنان

را در این رشته می پذیرد. این سیاست، نه تنها فضاهای دانشگاهی را به لحاظ جنسیتی تفکیک خواهد کرد بلکه با در نظر گرفتن شرایط فرهنگی جامعه ایران، دسترسی زنان به دانشگاهها را باز هم بیشتر کاهش خواهد داد. به عنوان مثال، یک دختر اصفهانی که تا سال گذشته، در صورت علاقه مند بودن به تحصیل در رشته علوم سیاسی می توانسته در شهر خودش به دانشگاه برود، امسال، با مردانه شدن رشته علوم سیاسی در دانشگاه اصفهان، در صورت قبول شدن در دانشگاه اهواز که کیلومترها تا محل سکونت خانواده وی فاصله دارد، ممکن است با مخالفت خانواده برای رفتن به یک شهر دور، از تحصیل در این رشته باز بماند. در حالی که چنین مخالفتی در مورد اقامت دانشجوی پسر در شهری دور از محل زندگی خانواده، کمتر پیش می آید.

اگرچه هنوز برای ارائه ارزیابی جامعی از تمامی تاثیرات منفی بلند مدت اجرای سیاستهای سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی آموزش عالی بر زندگی زنان ایرانی زود است، اما تحقیق اولیه عدالت برای ایران نشان می دهد جراحای جدی از سوی مقامات و دولت ایران در حال انجام است که به غیبت زنان از تعداد قابل توجهی از فضاهای آموزش عالی و اشتغال و در نتیجه زنانه- مردانه کردن مشاغل و محیطهای کاری خواهد انجامید. این در حالی است که هماینک نیز شکاف جنسیتی عمیقی در بازار کار ایران وجود دارد و تنها ۱۳ درصد زنان شاغل هستند.

اعمال سیاستهای سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی در آموزش عالی، برخلاف تعهدات بین المللی جمهوری اسلامی به خصوص ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که دولتهای امضا کننده را مکلف به فراهم کردن شرایط دسترسی برابر به آموزش عالی برای همگان می کند و نیز ماده ششم همین میثاق که اصل حق اشتغال برابر و بدون تبعیض را به رسمیت شناخته است. این سیاستها حتی اصل ۲۸ و ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی را که درباره حق اشتغال و حق دسترسی به امکانات آموزش عالی است را نقض می کند. برای دیدن جداول سهمیه بندی، [اینجا](#) را کلیک کنید.

*سهمیه بندی در رشته های نیمه متمرکز (دانشگاههای وزارتخانه ها و نهادهای دولتی) که از تمامی گروهها، دانشجوی می پذیرد، یک بار و در رشته تحریری محاسبه شده است.

علل و پیامدهای خشونت های درون خانواده



دکتر مهرداد درویش پور

بررسی های تجربی نشان می دهد که مهم ترین عامل عادی شدن خشونت در خانواده ها بی قدرتی زنان و وابستگی شان به مردان است. از این رو افزایش منابع قدرت زنان مهم ترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است.



خشونت خانگی: خشونت خانگی عبارت از هرگونه اعمال یا تهدید علیه اعضای خانواده است که منجر به آسیب جسمی، روانی یا اقتصادی شود. خشونت خانگی می تواند به صورت فیزیکی، روانی، جنسی، اقتصادی یا حقوقی رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت مکرر یا یکباره رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت آشکار یا پنهان رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت فردی یا جمعی رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت دائمی یا موقت رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت جدی یا خفیه رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت فیزیکی، روانی، جنسی، اقتصادی یا حقوقی رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت مکرر یا یکباره رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت آشکار یا پنهان رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت فردی یا جمعی رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت دائمی یا موقت رخ دهد. خشونت خانگی می تواند به صورت جدی یا خفیه رخ دهد.

پیشگفتار:

خشونت و بدرفتاری علیه زنان یکی از رایج ترین جرایم اجتماعی و از عریان ترین جلوه های اقتدار مردسالاری در جهان امروز است که در بین تمام ملیت ها، طبقات و گروه های اجتماعی به چشم می خورد. اگر چه در اغلب جوامع امروزی خشونت در خارج از خانواده جرم به شمار می رود، اما به محض رخ دادن این امر در خانواده، قوانین و اخلاقیات حاکم در بسیاری مواقع عقب نشینی نموده و با سکوت و بی توجهی، به تداوم آن یاری می رساند. ریشه این ریاکاری و کاربرد معیارهای دوگانه را باید در فرهنگ و اخلاق پدرسالار جستجو نمود که با ممانعت از مداخله جامعه در "حریم خصوصی" در پی حفظ سلطه مرد در خانواده است.

به رغم عمومی بودن این پدیده، خشونت در جوامع مختلف از کم و کیف یکسان و مشابهی برخوردار نیست. برای نمونه در حالی که در ایران

همچنان کتک خوردن زن دلیل محکمه پسندی برای صدور حکم طلاق از جانب دادگاه نیست، در سوئد اعمال خشونت علیه زنان در خانواده از سال ۱۸۶۴ رسماً ممنوع گشت. با این وجود فقط از سال ۱۹۸۲ است که خشونت در خانواده موضوع شکایت عمومی شناخته شد و پیگرد قانونی آن، نیازمند شاکی خصوصی نیست؛ امری که نشان گر تغییر طرز تلقی جامعه نسبت به این مسئله است. این امر همچنین بخشی از مطالبات جنبش فمینیستی است که با سیاسی و عمومی خواندن "امر خصوصی" خواهان مداخله در امور خانوادگی به منظور جلوگیری از اعمال سلطه نسبت به زنان است. با این همه از حوزه قوانین تا زندگی واقعی روزمره، فاصله عمیقی وجود دارد. نخست آنکه بسیاری از شکایت ها به دلیل کمبود مدارک کافی پیگیری نمی شود. دیگر آن که بسیاری از بدرفتاری ها و خشونت ها در خانه، به دلیل ترس، وابستگی، چرم و یا امید به بهبود رابطه و پایان یافتن خشونت ها هرگز گزارش نمی شوند و یا شکایت ها پس گرفته می شود. همچنین بسیاری از زن ها تنها پس از بارها کتک خوردن، به شکایت روی می آورند.

گرچه انگیزه ها و توجیهات خشونت علیه زنان و کم و کیف آن در خانواده های ایرانی با سوئدی یا دیگر ملیت های غربی متفاوت است، اما ویژگی های مشترکی تمامی آنها را به هم پیوند می دهد که نیازمند بررسی است. برای مثال چرا خشونت عموماً ابزار اعمال قدرت مردان است؟ رابطه عشق و خشونت چگونه است و چرا بدرفتاری علیه زنان می تواند دائماً تکرار شود، بی آنکه با واکنش مناسبی روبرو گردد؟ آیا خشونت در خانواده حادثه مجزایی است که تحت تأثیر مناسبات زناشویی رخ می دهد یا آنکه متأثر از مناسبات جنسی-اجتماعی و عوامل دیگر است؟ برداشت زنان و مردان از این پدیده چه تفاوتی با هم دارد؟ تأثیر و پیامد خشونت در زندگی خانوادگی چیست؟ چه عواملی موجب خشونت بیشتر در خانواده های مهاجر است؟ در این گفتار سعی شده است به صورت فشرده به پرسش های فوق پاسخ داده شود.

مفهوم خشونت و زمینه های اجتماعی و فردی بروز آن

خشونت را می توان عملی آسیب رسان برای پیشبرد مقاصد خویش دانست که صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) نداشته، بلکه می تواند ابعاد روحی (فحاشی، تحقیر، منزوی نمودن فرد، داد و فریاد)، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه) به خود گیرد. البته مردان و زنان برداشت واحدی از خشونت ندارند. تحقیقات مارگارت هیدن پژوهشگر سوئدی نشان می دهد که زنان عموماً با تکیه بر تأثیرات و پیامدهای خشونت معتقدند که مهم ترین ویژگی بدرفتاری و خشونت مردان علیه زنان اعمال قدرت بلامنازعی است که هر نوع تلاش

برای تغییر وضعیت را با حمله فیزیکی پاسخ میدهد. اما از نظر مردان مصاحبه شونده، خشونت رفتاری آگاهانه و کنترل شده است. به زبان روشن تر آنها خشونت را از زاویه شرایط حاکم بر رابطه قربانی و مجرم توضیح میدهند. از این رو کتک کاری های بدون قصد و خارج از کنترل را اعمال خشونت ندانسته، بلکه آن را "دعوا" می نامند و بدینسان تلاش می کنند که به کردار خود مشروعیت بخشیده و از خود سلب مسئولیت کنند.

در واقع خشونت نه عامل حل تضادها بلکه سرپوشی موقتی بر آن است. نتایج مصاحبه های هیدن نشان می دهد که دلیل اصلی جدایی ها خشونت است. به عبارت دیگر خشونت پدیده مشروعی در خانواده نیست، بلکه بالعکس، روابط میان زوجین را دشوار می کند. با این همه خشونت گر چه از نظر قانونی در بسیاری از جوامع ممنوع است، اما از نظر فرهنگی پذیرفتنی است. به عبارت روشن تر فرهنگ پدرسالاری در عادی نمودن و تکرار خشونت، در خانواده نقشی اساسی دارد. در واقع خشونت عملی صرفاً مجزا و لحظای نیست بلکه جزئی از استراتژی مردان برای نهادی نمودن مردانگی و زنانگی و تحکیم سلطه آنهاست. در فرهنگ پدرسالاری، نیروی بدنی مرد ابزار اعمال قدرت و زنان قربانیان مناسبی برای خشونت فیزیکی و روحی می شوند. با این همه بسنده نمودن به مفهوم پدرسالاری برای توضیح خشونت کافی نیست. برای مثال بین خشونتی که از سوی مردان آشنا و یا غریبه نسبت به زنان اعمال می شود چه تفاوتی وجود دارد؟ همچنین خشونتی را که از جانب زنان صورت می گیرد چگونه می توان توجیه کرد؟ بسنده نمودن به ارائه تحلیلی کلی از خشونت، مانع از درک رابطه پیچیده عشق و خشونت می گردد. تنها زمانی که بپذیریم خشونت همواره عملی مشروع نیست، این امر که چرا برخی از مردان به آن متوسل می شوند، در حالی که برخی دیگر هرگز به آن مبادرت نمی ورزند، جای بررسی می یابد. گر چه خشونت علیه زنان يك پدیده اجتماعی است، اما تبیین آن با توضیحات کلی روشنگر علت واقعی يك خشونت خاص نمی تواند باشد، بلکه می بایست آن را با بررسی رابطه بین ضارب و قربانی روشن نمود. هر چند که مسئولیت آن متوجه ضارب است و قربانی مسئولیتی در این رابطه ندارد.

بو برگمن روانکاو سوئدی در توضیح این که چرا خشونت در تمامی خانواده ها روی نمی دهد، بر نقش عوامل فردی تأکید می نماید. او نشان می دهد که در خانواده هایی که اعضای آن خود در دوران کودکی در معرض خشونت قرار گرفته اند (شاهد خشونت پدر و مادر بوده و یا خود مورد خشونت واقع شده اند)، احتمال بروز خشونت و یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر است. به عبارت روشن تر خشونت در نزد آنان

امری عادی و آشناست. فشارهای ناشی از انزوا نیز می تواند در مردان، ارتکاب به خشونت و در زنان تن دادن به آن را افزایش دهد. همچنین در میان شخصیت های پرخاشگر و خودشیفته نیز احتمال بروز خشونت بیشتر است. عدم اعتماد به نفس نیز در ارتکاب خشونت از سوی مردان و همین طور پذیرش و عدم مقابله با آن از سوی زنان ذی نقش است. صرف نظر از خصوصیات فردی، شرایط اجتماعی افراد نیز در افزایش و یا کاهش خطر ارتکاب خشونت مؤثر است. برای مثال فشارهای روانی و تنش های محصول آن خطر بروز خشونت را افزایش می دهد. علاوه بر ویژگی ها و شرایط اجتماعی افراد، طرز تلقی و توقع آنان از یکدیگر نیز نقش مهمی در امکان بروز خشونت و تداوم آن دارد. در خانواده ای که تلقی حاکم از روابط زن و مرد پدرسالارانه و خشونت از مشروعیت ضمنی برخوردار است، احتمال بروز و پذیرش آن بیشتر می گردد. همچنین در خانواده هایی که توقع افراد از یکدیگر کمتر برآورده می شود میزان تضاد و خشونت می تواند افزایش یابد. با این همه عوامل فردی و روانی و ارتباط متقابل آنها برای توضیح علل خشونت به مثابه يك واقعیت اجتماعی و کم و بیش ساختاری در مناسبات خانوادگی کافی نیست. برای نمونه وابستگی به الكل و مصرف بالای آن، در نهایت تسریع کننده استفاده از خشونت است و نه علت آن. غالب کسانی که قصد اعمال خشونت دارند، با مصرف الكل شرایط ارتکاب آن را تسهیل می نمایند؛ چه در اجتماع الگویی وجود دارد که بنا بر آن ارتکاب خشونت هنگام مستی بیشتر قابل بخشش است و این در انکار و یا توجیه خطا در توسل به خشونت مؤثر است. هیدن پژوهشگر خشونت های خانوادگی، پروسه ارتکاب و عادی شدن خشونت را چنین توضیح می دهد:

در مرحله اول هیچیک از طرفین بر دیگری تسلط نداشته، هر يك برای تضعیف موقعیت دیگری و به کرسی نشاندن خواست خویش در موضوع مورد مشاجره می کوشد. مرحله دوم هنگامی است که خشونت و کتک کاری به وقوع می پیوندد و معمولاً به سلطه آمرانه مرد می انجامد. در مرحله سوم زن قدرت را به دست می آورد و مرد برای نجات زندگی خویش باید از خشونت خودداری کند و یا اظهار پشیمانی و تقاضای بخشش نماید. البته قدرت زن در این مرحله موقتی و محدود است. زمانی که این سه مرحله دائماً تکرار شوند در شخصیت زن تغییر ایجاد شده و خود را بی پناه می یابد؛ امری که می تواند به عادی شدن خشونت منجر گردد. پرسش این است که تا چه حد امید بستن زنان به قطع خشونت و غلبه جنبه مثبت شوهر بر جنبه های منفی و پرخاشگر او می تواند رابطه زن و مرد را پایدار نگه دارد؟ و یا تا چه حد همان گونه که فمینیست ها تأکید می ورزند، بی پناهی این زنان محصول ناکامی تلاش هایی است که آنها برای خروج از این وضعیت بدان متوسل می شوند؟

خشونت آشکارترین ابزار قدرت برای حفظ سلطه

خشونت در اساس ریشه در تضاد منافع دارد که بدون وجود آن، نه ضرورت می‌یابد و نه کاربردی دارد. از سوی دیگر جامعه شناسی نوین نشان می‌دهد که تفاوت و تضاد علائق در خانواده، بخشی از ساختار آن است. آیا بدین ترتیب خشونت در خانواده امری اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا تضاد در پویایی روابط خانوادگی می‌تواند نقش مثبتی ایفا کند؟ با استفاده از مفهوم وبری قدرت و اتورितه می‌توان مدعی شد که خانواده‌هایی بیشتر با تضاد و درگیری روبرویند که در آنها مرد ضمن اینکه فاقد قدرت کافی برای تابع نمودن دیگری است، در پی سلطه خویش است. با این همه تئوری تضاد برای روشن نمودن خشونت و علل کاربرد آن کافی نیست. چه، بنابر این تئوری هر چه تضاد بیشتر باشد، احتمال بروز خشونت بیشتر است. اما تحقیقات مری اشتراوس و دیگران نشان می‌دهد که به رغم بیشتر بودن تضاد و کشمکش در خانواده‌هایی که افراد آن از برابری بیشتری برخوردارند، ارتکاب خشونت کمتر است و معمولاً تضادها با گفتگو حل می‌شوند. از آن رو است که این نوع خانواده‌ها از تحمل و بردباری بیشتری در رویارویی با تضادها برخوردارند. همچنین در این روابط بهای ارتکاب خشونت آن چنان سنگین است که توسل به آن، به جای تحکیم قدرت و پیشبرد خواست‌ها، به از دست دادن رابطه منجر می‌گردد. تحقیقات اشتراوس نشان می‌دهد که در خانواده‌ای که مرد تسلط بر دیگر منابع قدرت ندارد کاربرد خشونت به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل تضادها افزایش می‌یابد. هم از این روست که در خانواده‌های طبقات پایین اجتماع که با فشارها و تنش‌های بیشتری روبرویند خطر توسل به خشونت بیشتر است. چه آنها در قیاس با دیگران از منابع قدرت کمتری برای پیشبرد خواست‌ها و ایجاد توازن در زندگی خانوادگی‌شان برخوردارند.

تفاوت‌های فرهنگی نیز می‌تواند در بروز خشونت و کم و کیف آن، نقش ایفا کند. در بین اقشار و طبقات کم درآمد اجتماع و برخی گروه‌های قومی، هنجارهای فرهنگی وجود دارد که کاربرد خشونت را تسهیل و حتی مشروع می‌نماید. به عبارت دیگر، خرده فرهنگ حاکم بر این گروه‌ها نسبت به فرهنگ حاکم در جامعه مدرن، مردانه تر و به گونه‌ای است که حتی واکنش همه افراد يك گروه قومی و یا اجتماعی در رابطه با خشونت یکسان نیست بلکه تحت تأثیر عوامل روانی فردی می‌تواند متفاوت باشد. هر چه غرور و اعتماد به نفس مردان در محیط پیرامونشان بیشتر زیر سؤال برود، خطر توسل به خشونت علیه زنانشان بیشتر خواهد بود. زیرا آنها در محیط و فرهنگی (یا خرده فرهنگی) پرورش یافته‌اند که سلطه بلامنازع مردان بر زنان را می‌طلبد. از این رو هر چالش جدی توسط زنان علیه نقش و موقعیت آنان

می تواند با خشونت مواجه شود. به عبارت روشن تر در میان گروه هایی که در آنها اعتقاد به پدرسالاری حاکم است، خطر توسل به خشونت بیشتر است و تعصبات مذهبی نیز می تواند در شدت بخشیدن و مشروع نمودن آن نقش ایفا نماید. به طور کلی هر چه فرد بیشتر در فرهنگ و خرده فرهنگی که خشونت علیه زنان را مجاز می شمارد مستحیل شده باشد، خطر توسل او به خشونت بالاتر است. در نتیجه فاصله گیری افراد از این فرهنگ ها و آشنایی بیشتر با ارزش های مدرن و برابری طلبانه می تواند به کاهش خشونت در میان آنان بیانجامد. اگر خشونت در میان طبقات اجتماعی پایین بیشتر است، از آن روست که زنان در این گروه ها از کمترین منابع قدرت عینی و ذهنی برای مقابله با سلطه طلبی شوهرانشان برخوردارند. هر چه فرهنگ و روابط مردسالارانه در جامعه و در خانواده ضعیف تر باشد خطر توسل به خشونت کاهش می یابد.

بدین ترتیب به گمان نگارنده، سلطه جنسی بیش از موقعیت طبقاتی و تعلق قومی و موقعیت سنی افراد در بروز خشونت در خانواده ذی نقش است. از این روست که در عین حال می توان بسیاری از خانواده های کم درآمد را مشاهده نمود که چون در بین آنها فاصله میزان قدرت کمتر است، میزان خشونت نیز پایین تر است. از سوی دیگر می توان خانواده هایی در میان طبقات متوسط و بالا و متعلق به جامعه میزبان مشاهده نمود که در آن به دلیل فاصله بسیار بالای قدرت مردان نسبت به همسرانشان، خطر خشونت بیشتر است. اگر در مورد گروهی از مردان، بی قدرتی در جامعه و نداشتن منابع دیگر قدرت برای اعمال نظر در خانواده، در روی آوردن آنها به خشونت نقش اساسی داشته است، در مورد زنان بی قدرت مهم ترین عامل تن دادن به خشونت بوده است. به طور کلی انزوای زنان در قبول خشونت سخت مؤثر است.

کلام آخر

بررسی های تجربی نشان می دهد که مهم ترین عامل عادی شدن خشونت در خانواده ها بی قدرتی زنان و وابستگی شان به مردان است. از این رو افزایش منابع قدرت زنان مهم ترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است. اما منابع قدرت زنان چگونه افزایش می یابد؟ افزایش سطح فرهنگ، موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسب تر، ایجاد شبکه های زنان و مداخله گسترده تر جامعه و ارگان های گوناگون در جلوگیری از اعمال خشونت مردان، تشدید مجازات خشونت و حمایت هر چه گسترده تر از زنان کتک خورده، بخشی از راه حل است. بخش دیگر مربوط به تغییر و تصحیح تلقی مردان از نقش جنسی خود و چگونگی حل تضادها است. گسترش مداخله مردان در کار خانگی، مراقبت از کودکان، ایجاد شبکه های مردان برای مقابله با خشونت و ایجاد شرایط مناسب برای

زندگی فارغ از فشارهای مادی و روانی و اجتماعی، گرایش مردان به فرهنگ برابری را افزایش می دهد.

اما این همه به يك باره حاصل نمی گردد و آنچه در گام اول باید برداشته شود، رساتر نمودن صدای اعتراض و تشویق افکار عمومی در جا انداختن این پیام است: **خشونت موقوف!** و این که: کسی که برای حل اختلافات خود به خشونت متوسل می شود شایسته عشق ورزیدن و هیچ احترام و سازشی نیست!

روز جهانی رفع تبعیض و خشونت علیه زنان

رادیو بین المللی فرانسه
رحمت قاسم بیگلو در گفتگو با مهرداد درویش پور

در سال 1981 میلادی، این روز به مناسبت قتل وحشیانه سه خواهر اهل جمهوری "دومینیکن" توسط مردان، فعالین حقوق زنان این روز را "روز جهانی رفع خشونت علیه زنان" نامیدند.

دیروز یکشنبه ۲۵ نوامبر، بر اساس مصوبه سازمان ملل متحد، روز جهانی خشونت علیه زنان بود.

در سال ۱۹۸۱ میلادی، این روز به مناسبت قتل وحشیانه سه خواهر اهل جمهوری "دومینیکن" توسط مردان، فعالین حقوق زنان این روز را "روز جهانی رفع خشونت علیه زنان" نامیدند.

هجده سال بعد، در سال ۱۹۹۹ میلادی بود که شورای عمومی سازمان ملل این روز را به عنوان "روز ممنوعیت تبعیض و خشونت علیه زنان" به تصویب رساند.

پیش از آن در سال ۱۹۹۳، موضوع خشونت علیه زنان و موارد و مصداقهای آن در جهان، در یک کمیته فرعی زیر نظر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مطرح شد و پس از تصویب در مجمع عمومی سازمان ملل، توسط بیشتر کشورها از جمله ایران و افغانستان نیز امضاء شده است.

با این حال خشونت اجتماعی، سنتی و سیاسی علیه زنان همچنان ادامه دارد.

درباره وضعیت زنان در ایران و افزایش خشونت و تبعیض علیه جامعه زنان ایرانی، درگفت وگویی با دکتر مهرداد درویشپور- جامعه شناس، از وی پرسیدم، تغییرات منفی یا مثبت در مورد وضع حقوق زنان در ایران را چگونه می بیند.

گفتگو با مهرداد درویشپور

از مبارزه با خشونت علیه زنان تا شکستن خشونت علیه خود

طلعت تقی نیا

تقدیم به نسرين ستوده

هر چند بدون انکار ساختار مردسالار جامعه، نمی توان تغییری اساسی در ساختار بی رحم خشونت رایج بوجود آورد، با این حال اما، انجام برخی از اقدامات مانند: شناخت و افشای خشونت تاحدودی در جهت رفع یا تعدیل این پدیده، می تواند از رواج و گسترش آن بکاهد و یا شاید بشود امکان محافظت و حمایت را به قربانیان خشونت ارائه داد.

مدرسه فمینیستی: امسال ۲۵ نوامبر ۲۰۱۲، مصادف با ۵ آذرماه ۱۳۹۱ خورشیدی، سالگرد «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» بار دیگر به ما در مدرسه فمینیستی فرصتی دوباره داد تا اعتراض خود را به نسبت به حضور سایه گستر خشونت در ابعاد مختلف زندگی زنان نشان دهیم. از همین روست که به مناسبت فرا رسیدن این روز، طلعت تقی نیا در مطلب زیر ضمن نقد خشونت های سیستماتیک علیه زنان در ابعاد گوناگون، به وضعیت زنان زندانی از جمله نسرين ستوده به عنوان یکی از ابعاد خشونت های قانونی بر زنان پرداخته است:

در ایران، طی سال های اخیر، پدیده خشونت و اعمال آن بر زنان در محیط خانواده تا پهنه جامعه، مورد پژوهش و بررسی های همه جانبه

قرار گرفته و در این زمینه تا جایی که بضاعت جنبش زنان مجال می داده است مطالب، مقالات و اسناد بسیاری جمع آوری و منتشر شده است (۱). بنابراین دیگر نمی توان در مورد وجود خشونت رایج در جامعه شک کرد. اما متأسفانه پدیده «خشونت رو به گسترش علیه زنان» در حال حاضر از طرف دولتمردان ما نه تنها مسکوت گذاشته شده و حتی امکان بحث و فضای گفت و گو در مورد آن محدودتر شده بلکه دل مشغولی برخی از دولتمردان کشورمان حول تبلیغ و ترویج ازدواج هایی است که اقتدار مردان را در خانواده بیش از گذشته افزایش می دهد و بر فرودستی و وابستگی زنان به مردان تأکید و اصرار دارد. این در حالی است که چنین شکلی از ازدواج، بی شک اعمال قدرت و خشونت بر زنان را در همه ابعاد - روانی، فیزیکی و شخصیتی - افزایش می دهد.

آمارها نشان دهند^۱ بی رغبتی دختران جوان به ازدواج و گرایش به تجرّد، و نیز افزایش سرسام آور طلاق در سطح کشور است. این آمارها به ما گوشزد می کند که خانواده های ایرانی با مشکلی جدی و پیچیده در مورد ازدواج و تشکیل خانواده دست و پنجه نرم می کنند.

زنان و بزرگداشت های سالانه در برابر خشونت

زنان در بسیاری از کشورها، شهرها و محله های زندگی خود، روزها و مناسبت های جهانی یا ملی «مبارزه با خشونت علیه زنان» را به یک بزرگداشت سالانه تبدیل کرده اند. در گردهمایی فمینیستی در آمریکای لاتین و جزایر دریای کارائیب که در پایتخت کلمبیا (بوگوتا) در روزهای ۱۸ تا ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۱ شکل گرفت، روز ۲۵ نوامبر به عنوان «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» اعلام شد. در آن گردهمایی، زنان به طور اصولی و پایه ای، از خشونت فیزیکی در محدوده خانواده گرفته تا تجاوز و آزار و اذیت جنسی و همچنین خشونت دولتی که شامل شکنجه و آزار زندانیان سیاسی زن می شود را محکوم کردند. اما گویا تجربه های تلخ زنان جهان از خشونت های روا شده بر آنان و وضعیت اسفبار زنان به واسطه حاکمیت قوانین زن ستیز و فرهنگ سنتی، نیاز به ۴۰ سال تفکر و تعمق و مبارزه داشت تا آن که سازمان ملل روزی را به یاد خشونت های روا شده بر زنان و با هدف محو خشونت، نامگذاری کند. زیرا از قتل «خواهران میرابل» (۲) توسط دیکتاتوری حاکم بر «جمهوری دومینکن» ۴۰ سال گذشت تا این که بالاخره جمهوری دومینکن به اتفاق نمایندگان ۷۴ کشور عضو سازمان ملل، سرانجام در سال ۱۹۹۹ در شورای عمومی این سازمان توافق کردند که تاریخ ۲۵ نوامبر را به احترام «خواهران میرابل»، به عنوان «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» اعلام نمایند.

زنان در ایران همبسته با زنان دیگر کشورها علیه خشونت

زنان با پوست و گوشت خود همه انواع و اقسام پیچیده و چندلایه خشونت را می‌شناسند: خشونت خانگی، خشونت روانی، خشونت اجتماعی خشونت اقتصادی مالی، خشونت قانونی، خشونت فیزیکی، خشونت سیاسی، خشونت کلامی. آری زنان تمامی این خشونت‌های گوناگون را نه تنها می‌شناسند بلکه در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند: چه آن موقع که در خانه خود کتک می‌خورند و از پله‌های دادگاه صدها بار بالا و پایین می‌روند به امید این که شاید بتوانند طلاق بگیرند و از دست ضارب خود نجات یابند؛ و چه آن زمان که در نبود شوهر و یا بیکاری و اعتیاد او، سرپرستی خانواده را بر عهده گیرند؛ و چه آن زمان که برای داشتن روزی جهانی از آن خود و برگزاری ۸ مارس کتک می‌خورند و دستگیر می‌شوند. یا آن موقع که برای مطالبات‌شان اعتراض می‌کنند و یا نظرات و آراء اعتراضی‌شان را مکتوب می‌سازند؛ یا حتی موقعی که برای خبر گرفتن از بستگان دربندشان به دنبال مسئولین قضایی می‌دوند ولی نه جوابی می‌گیرند و اساساً نام‌شان و وجودشان نادیده گرفته می‌شود... آری زنان همه این خشونت‌ها را لمس می‌کنند، آن هم زمانی که مردان در مقابل کلام و منطق‌شان، دانش و اطلاعات‌شان، صبر و بردباری‌شان، و در نهایت مقاومت و پایداری‌شان، کم می‌آورند و متوسل به زور و خشونت می‌شوند؛ و چه آن هنگام که در سلول‌های خود مرگ عزیزان‌شان را به سوگ می‌نشینند یا دیدار همسر و بستگان و فرزندان کوچک‌شان را آرزو می‌کنند و گرسنگی ناشی از اعتصاب غذا، ذره ذره وجودشان را تحلیل می‌برد، اما از پایداری‌شان نمی‌کاهد. و لحظات بی‌پناهی‌شان، هیچ فریادری نمی‌یابند. و چه آن زمان که اعدام و سنگسار و تبعید و زندانی می‌شوند، و... آری، زن ایرانی همه‌ی انواع و اقسام این خشونت‌ها را می‌شناسد. حال او دیگر فقط یک زن نیست بلکه مجموعه‌ای مقاوم و با بصیرت از تجربه و آگاهی و شناخت از انواع خشونت و علل و اسباب خشونت است، از همین روست که او افسانه‌ها و منطق مرسوم خشونت علیه خشونت را قبول ندارد و در نتیجه، همواره به دنبال راهکارهای عقلایی، مسالمت‌آمیز و مدنی برای مهار و کاهش آن است.

هر چند بدون انکار ساختار مردسالار جامعه، نمی‌توان تغییری اساسی در ساختار بی‌رحم خشونت رایج بوجود آورد، با این حال اما، انجام برخی از اقدامات مانند: شناخت و افشای خشونت تاحدودی در جهت رفع یا تعدیل این پدیده، می‌تواند از رواج و گسترش آن بکاهد و یا شاید بشود امکان محافظت و حمایت را به قربانیان خشونت ارائه داد.

اما متأسفانه آن چه که در حال حاضر در جریان است تاکید و ترویج خشونت های قانونی با استفاده از آن دسته از هنجارهای مردسالارانه است که در جامعه ایران چندان مورد قبول زنان نیست.

آغازی برای پایان دادن به خشونت علیه خود

متأسفانه در این میانه در مورد زندانیان زن ادعا می شود که مادر و همسر بهتر است که به وظایف مادری و همسری برسند. از نظر آنان اگر زنی وکیل و معلم و... است، وظایف اجتماعی و انسانی اش نه تنها در اولویت قرار ندارد بلکه مورد تقبیح و تنبیه نیز قرار می گیرد. به واسطه ترویج چنین هنجارها و ارزش هایی است که گاه با واکنش هایی از سوی قربانیان خشونت علیه خود رو برو می شویم، زنانی که نمی توانند شرایط سخت و دردناکی را که برایشان ایجاد شده و بی عدالتی هایی که همان خشونت بی درمان است را تحمل کنند و از این رو از سر ناچاری گاه تنها راه موجود (یعنی انتخاب اعتصاب غذا) را برمی گزینند تا با اعمال خشونت بر خود و تن شان، به این ناعدالتی ها و خشونت ها اعتراض کنند.

بی شک من در شرایط دشوار این زنان زندانی نیستم ولی با احترام به خواسته و انتخاب این دسته از زندانیان، در این روز (پنجم آذر ماه ۱۳۹۱، سالروز مبارزه با خشونت علیه زنان) از وکیل نازنین و مقاوم خود، یعنی «نسرین ستوده» می خواهم به عنوان کسی که همیشه در بسیاری از حرکت ها پیشرو بوده و علیه هر گونه بی عدالتی ایستادگی کرده، این بار نیز آغاز کننده شکستن خشونت علیه خود باشد.

پا نوشت ها :

(۱) - برای نمونه می توانید به گزارش های هفتگی و ماهانه خشونت علیه زنان در مدرسه فمینیستی مراجعه کنید.

(۲) - پنجاه سال پس از تاسیس سازمان ملل و پنجاه سال اندیشیدن به برقراری حقوق بشر و پافشاری زنان بر تدوین کنوانسیون های الحاقی از جمله " کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان " در سال ۱۹۷۹ و پس از آن که در کنفرانس پکن ۱۹۹۵ خشونت علیه زنان به عنوان یکی از ۱۲ محور نگران کننده مطرح شد، سرانجام در سال ۱۹۹۹، روز ۲۵ نوامبر، به عنوان " روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان " نامگذاری شد.

خواهران میرابل معروف به "پروانه ها" که قتل فجیع و بی رحمانه آنان در دوران دیکتاتوری "تروخیو" در دومینکن وجه تسمیه روز جهانی خشونت هستند. از این رو نامگذاری این روز بیشتر به پیشینه سیاسی و مبارزات ضد دیکتاتوری باز می گردد که زنان جسور و افتخار آفرینی همچون "پروانه ها" در آن نقش اصلی داشتند.

اعتصاب غذا در بند زنان و جای خالی عکس راحله ذکایی

امریم حسین خواه



جای خالی عکس راحله در پوستره های زنان اعتصاب کننده دست به دست می چرخد و گاه حتی همان قاب خالی نیز حذف می شود. و او انگار نماد همه زنان و مردانی باشد که در این سالها و همه سالهای قبل از آن به زندان رفتند، محاکمه شدند، اعدام شدند و هیچ گاه نه عکسی از آنها جایی دیده شد و نه صدایشان را شنیدیم.

۹ نفر از زنان زندانیان سیاسی از روز چهارشنبه دهم آبان ماه (۳۱ اکتبر) در اعتراض به رفتار «توهین آمیز» ماموران زندان دست به اعتصاب غذا زده اند. در همه عکسها و پوسترهایی که در این چند روز از این زنان منتشر شده، اما فقط عکس هشت نفر از آنها دیده می شود.

نفر نهم، در هیچکدام از عکسها نیست و در هیچ جستجوی اینترنتی عکسی از او پیدا نمی شود. در بعضی خبرها در کنار نام او نوشته شده است: «زندانی گمنام».

در دو پوستری هم که در شبکه های اجتماعی دست به دست می چرخد و در کنار عکس آن هشت زن دیگر، قاب خالی به یاد نفر نهم گذاشته شده و زیر آن نوشته شده است: راحله ذکایی.

پنجشنبه، اول آذرماه ۱۳۸۶ - بند نسوان زندان اوین

راحله ذکایی را نخستین بار، پنج سال پیش در جریان بازداشتم به

خاطر فعالیت در گروه‌های مدافع حقوق زنان دیدم. تولد یکی از زندانی‌های بند مالی بود و هم‌اتاقی‌هایش برایش سورپرایز پارتی گرفته بودند با دو کیک صبحانه نیلو که شهلا جاهد برایشان کنار گذاشته بود و ۲۲ پفک که به جای شمع داخل کیک فرو کرده بودند. اتاق سه از همه اتاق‌ها کوچکتر بود با چهار تخت سه طبقه برای ۹ زندانی. آن شب اما بیشتر از ۲۰ نفر در اتاق بودند. تشت رختشویی وکیل بند شده بود تنبک و دختری که دیشب بازداشت شده بود 'آواز می‌خواند. هرچند دقیقه یکبار یکی میرفت وسط اتاق مرقصید و بعد انگار که دیوارهای زندان روی‌شان سنگینی کند، یک دفعه همه ساکت می‌شدند.

اسم راحله ذکایی در کنار هشت زنی که در بند سیاسی زندان اوین اعتصاب غذا کرده‌اند 'منتشر شده است، اما او همچنان «زندانی گمنامی است» که هیچکس خبری از او ندارد 'نمی‌داند به چه اتهامی آنجاست 'نمی‌داند از کجا آمده و هیچ عکسی از او نیست

راحله را اولین‌بار آنجا دیدم؛ با موهای لخت کوتاه، روی سپید و چشمان درشت مشکی که رد خودزنی و خالکوبی جای سالم روی دست‌هایش گذاشته بود.

جشن تولد که با توبیخ زندانبان و خاموش شدن چراغ‌های بند 'تمام شد' راحله آمد کنارم و اشاره کرد به کتابی که دستم بود: «آجی میشه یه دقیقه این کتابت را ببینم؟»

گفتم: «شعر دوست داری؟ کتاب فروغ فرخ زاده، یک شاعر زن که وقتی خیلی جوان بود تصادف کرد و مرد.»

کتاب را گرفت دستش و شروع کرد به از حفظ خواندن «تولدی دیگر» فروغ:

همه هستی من آیه تاریکی است

که ترا در خود تکرارکنان

به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد

...

کتاب فروغ تنها چیزی بود که مخفیانه با خودم به زندان برده بودم. راحله هم عاشق فروغ بود و بیشتر از من شعرهایش را حفظ بود. همان

شب با هم رفیق شدیم. زن‌ها که یکی یکی برگشتند به سلول‌شان، زیر نور لامپ کم‌سوی همیشه روشن راهرو نشستیم به تعریف کردن قصه‌های زندگی‌مان.

۲۴ سالش بود و شنیده بودم که اتهامش «سرقت مسلحانه» است. خودش می‌گفت که دایه‌هایش سرقت مسلحانه می‌کردند و او را از ۱۱ سالگی به عنوان «پوشش» با خودش می‌بردند که کسی به آنها مشکوک نشود.

۱۳ ساله بوده که به یکی از سردسته‌های اشرار مرز ایران و پاکستان شوهرش دادند. خشن بود و قلدر و راحله را از هر چه مرد بود ترساند و بیزار کرد. شوهرش چند سال بعد در یک درگیری مسلحانه کشته شد و برای راحله پسری ماند که موقع بازداشتش فقط یک سال داشت. بعد از مرگ شوهر، دوباره به خانه پدرش برگشت و مجبور بود که در هنگام سرقت‌های مسلحانه همراه دایه‌هایش باشد.

یکبار که از این ماجرا می‌گفت، پرسیدم: «نمی‌شد که نمیرفتی، یا فرار می‌کردی؟»

با تلخندی نگاهم کرد و جواب داد: «سرم را می‌بریدند. تازه گیرم که فرار هم می‌کردم بچه‌ام را چکار می‌کردم؟»

راحله ذکایی سال ۱۳۸۱ هنگامی که ۱۹ سال داشت به اتهام «مشارکت در سرقت مسلحانه» در مشهد بازداشت شده بود و حکمش چهار سال زندان بود. بعدتر وقتی که در وسائل یکی از هم‌بندی‌هایش مواد مخدر پیدا می‌کنند و مقدارش آنقدر بوده که حکم اعدام برایش صادر شود، راحله بخشی از آن را بر عهده می‌گیرد تا او را از اعدام نجات دهد. بهای این تصمیم اضافه شدن ده سال دیگر حبس به حکم راحله بود. خودش اما می‌گفت که این کار را برای رفاقت کرده و «رفاقت بهایی دارد»؛ بهایی که راحله پرداخت، اما خیلی سنگین بود و سنگین‌تر شد وقتی که دوباره در بساط همبندی‌اش کراک پیدا کردند و اعدام شد.

بعد از آن بود که راحله هم به مواد مخدر پناه برد تا به قول خودش غمش سبک شود. می‌گفت: «غم که داشته باشی، راه فرار که نداشته باشی، طرف ده دقیقه هر مواد مخدری بخواهی که کف دستت باشد، کشیدن مواد ساده‌ترین راه تحمل نکبتی است که دچارش شده‌ای.»

آن موقع که دیدمش تازه ترک کرده بود. به قول خودش با بدبختی و فقط به خاطر عسل و پسرش.

عسل' دختر پنج ساله خواهرش بود. خواهری که شوهرش هم جرم راحله بود و چند سال پیش اعدامش کرده بودند. بعد از اعدام او هم خواهرش خودکشی کرده بود و مانده بود عسل که حالا در خانه خواهر ۲۰ ساله راحله بود. خواهری که تازه ازدواج کرده بود و علاوه بر عسل' پسر هفت ساله راحله و خواهر و برادر دوقلوی ۱۱ ساله خودش را هم سرپرستی می‌کرد.

راحله ذکایی سال ۱۳۸۱ هنگامی که ۱۹ سال داشت به اتهام «مشارکت در سرقت مسلحانه» در مشهد بازداشت شده بود و حکمش چهار سال زندان بود. بعدتر' وقتی که در وسائل یکی از هم‌بندی‌هایش' مواد مخدر پیدا می‌کنند و مقدارش آنقدر بوده که حکم اعدام برایش صادر شود' راحله بخشی از آن را بر عهده می‌گیرد تا او را از اعدام نجات دهد. بهای این تصمیم اضافه شدن ده سال دیگر حبس به حکم راحله بود

از پسرش چیزی نمی‌گفت. موقع بازداشت او فقط یک سال داشته و بیشتر از دلتنگی برای پسری که شش سال از دیدنش محروم بود' نگران نزدیک شدن سن مدرسه رفتنش بود و غم این را می‌خورد که پسرک شناسنامه ندارد و کسی هم نیست که پیگیر کارش باشد.

خواهر ۲۰ ساله‌اش همین که چهارتا بچه قد و نیم قد را بزرگ می‌کرد هنر کرده بود و دیگر نمی‌توانست از مشهد به ملاقات راحله بیاید که پسرش را ببیند یا دنبال کارهای اداری باشد که قدم اولش وکالت داشتن از راحله بود.

تمام این سالهای زندان را راحله بدون ملاقاتی سر کرد بود. ملاقات در زندان اوین فقط به معنای دیدن نزدیکان و کمتر شدن دلتنگی نیست. معنای مهم‌تر ملاقاتی داشتن' گرفتن کمی پول برای خرید مایحتاج اولیه زندگی در زندان است. با اینکه همه زندانی‌ها سهمیه صبحانه و ناهار و شام دارند' اما وضعیت غذای زندان به قدری بد است که اگر زندانی‌ها فقط با همان جیره روزانه سر کنند و پولی برای خرید کمی میوه و شیر از فروشگاه زندان نداشته باشند' خیلی زود از پا می‌افتند.

زندانی‌های بی‌ملاقاتی مثل راحله' معمولاً کارگری زندانی‌های دیگر را می‌کردند و در ازای شستن ظرف و لباسها یا صفهای چندین و چند ساعته در فروشگاه زندان' مقدار کمی میوه و شیر و ماست یا تن ماهی می‌گرفتند. راحله اما به جای کارگری' به کارگاه عروسک‌سازی می‌رفت. درآمد کارگری بیشتر از کارگاه بود و کارش هم کمتر. راحله اما

کارگاه را ترجیح می‌داد تا به قول خودش از بند فرار کند. بعد از اعتیادش از فضای داخل بند گریزان بود. غصه‌هایش سرجایشان بودند. مواد مخدر هم هنوز فراوان و در دسترس و می‌ترسید که دوباره گرفتار می‌شود. کارگاه عروسک‌سازی زندان شده بود پناهگاهش. در ازای هر ماه از صبح تا عصر کار کردن ۱۰ هزار تومان می‌گرفت و عصرها هم که از کارگاه برمی‌گشت به کتابخانه می‌رفت تا برای شب بیداری‌هایش کتاب بگیرد. همه کتاب‌های به درد بخور کتابخانه اوین را خوانده بود و چند وقتی بود که به دوباره‌خوانی افتاده بود. می‌گفت کتاب‌های هری پاتر را چهاربار خوانده است و حسرت خواندن جلد تازه و دیدن فیلمش را دارد.

راحله تمام این سال‌های زندان را راحت بدون ملاقاتی سر کرد بود. ملاقات در زندان اوین فقط به معنای دیدن نزدیکان و کمتر شدن دلتنگی نیست. معنای مهم‌تر ملاقاتی داشتن 'گرفتن کمی پول برای خرید مایحتاج اولیه زندگی در زندان است

جوان بود، خیلی جوان. دست‌های پر از خالکوبی و رد خودزنی‌اش را که نمی‌دید باورت نمی‌شد که حتی ۲۴ سال داشته باشد. چشم‌هایش پر از شور زندگی بود، قبل از آنکه دوباره معتاد شود.

یک شب وقتی که از دلیل بازداشتم پرسید 'برایش از کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز گفته بودم و زانی که آن سوی دیوار تلاش می‌کنند تا شاید قوانین تغییر کنند و کمی عادلانه‌تر شوند. همه را مو به مو گوش کرد و شنیده بودم که چند روز بعد برای زن‌های زندانی از کمپین و تلاش برای حقوق زنان گفته است. روزی که مجلس تصویب برابری ارث زن و شوهر را تصویب کرد 'هنوز زندان بودم. تازه از بازجویی برگشته بودم که اول صدای هورا و کف زدن زن‌ها را از بند پایین شنیدم و بعد راحت را دیدم که دوان دوان از پله‌ها بالا آمد و گفت مژده بده خبر خوب دارم.

نگاه مات و مبہوتم را که دید منتظر سؤال من نشد و با ذوقی کودکانه گفت: «الان اخبار اعلام کرد می‌خوان قانون ارث را درست کنن که ارث زن و شوهر برابر بشه. قبلش داشتم برای زن‌های اتاقمون از کمپین می‌گفتم و همه‌شون می‌گفتن برو بابا مگه این قانون‌ها عوض بشو هستن که یه دفعه اخبار اینو گفت و همه هورا کشیدن.»

بعد با امیدی که خیلی وقت بود توی چشمانش ندیده بودم 'نگاهم کرد و پرسید: «آجی از اون بیانی‌هاتون نداری ما هم امضا کنیم؟»

همان روزها بود که شروع کرد به درس خواندن و گفت می‌خواهد جای خالکوبی‌ها را از دستش پاک کند. شنیده بود که شاید به بعضی زندانی‌ها عفو بخورد و وسوسه «بیرون» افتاده بود به جانش. خواسته بود که برایش کتاب‌های درسی بفرستند، تا دوم راهنمایی بیشتر مدرسه نرفته بود. بعد از آن را تا دوم دبیرستان شبانه و دور از چشم شوهر و دایی‌هایش خوانده بود و امتحان داده بود. دلش می‌خواست کار پیدا کند و پسر خودش و دختر خواهرش و خواهر و برادر دو قلویش را بزرگ کند. می‌گفت عسل، فقط پنج سال دارد اما آنقدر شیطان است که خواهرم از پیشش برنمی‌آید. شوهر خواهرش عسل را فرستاده خانه دایی‌هایش. می‌ترسید مثل عسل را هم ببرند دزدی. می‌ترسید معتادش کنند.

وسط این حرف‌ها یکدفعه بلند می‌شد و می‌رفت. می‌گفت: «همه این‌ها یک مشت خیال‌بافیه بیخوده».

می‌گفت: «ده سال دیگه که آزاد بشم، یه زن ۳۴ ساله بی‌سواد و بیکار هستم که حتی نمی‌تونه شکم پسر ۱۶ ساله‌اش را سیر کنه. تازه اگه تا اونموقع من هنوز یادش باشم.»

می‌گفت: «سرنوشت ما هم اینطوره دیگه. زیاد غصه نمی‌خورم. عادت کرده‌ام به زندان. اصلاً یادم رفته بیرون چه جوری بود. نمی‌دونم اگه برم بیرون باید چکار کنم.»

شنیده بود که شاید به بعضی زندانی‌ها عفو بخورد و وسوسه «بیرون» افتاده بود به جانش. خواسته بود که برایش کتاب‌های درسی بفرستند، تا دوم راهنمایی بیشتر مدرسه نرفته بود. بعد از آن را تا دوم دبیرستان شبانه و دور از چشم شوهر و دایی‌هایش خوانده بود و امتحان داده بود. دلش می‌خواست کار پیدا کند و پسر خودش و دختر خواهرش و خواهر و برادر دو قلویش را بزرگ کند

چند هفته بعد راحله را در راستای طرح تفکیک جرایم از بند زندانیان مالی که فضای نسبتاً امن‌تری داشت و کسی آنجا علناً مواد مخدر مصرف نمی‌کرد، به بند مجرمان مربوط به مواد مخدر و سرقت فرستادند که در همه اتاق‌ها بساط مصرف مواد رسماً پهن بود و بیشتر از نیمی از ساکنان هر اتاق ۳۵ نفره بمعتاد بودند. هرچه راحله و دیگران گفتند که او تازه ترک کرده و در شرایط آن بند امکان بازگشتش به اعتیاد زیاد است، صدایشان شنیده نشد. هنوز دو هفته نشده راحله کم‌کم مصرف مواد مخدر را از سر گرفت. این بار کراک

می‌کشید. ناامیدتر از قبل شده بود و توانش برای مبارزه کمتر. بندها جدا شده بود و زیاد نمی‌دیدمش' اگر هم دیداری بود آن راحله قبل با چشمانی که گهگاه از امید می‌درخشید نبود. کتاب‌ها را کنار گذاشته بود و اغلب خمار بود. یکبار که همه عزم را جمع کردم و خواستم با او حرف بزنم نگاهی عاقل اندر سفیه کرد و گفت: «چی را می‌تونم عوض کنم؟ می‌دونی هشت سال زندان یعنی چی؟ می‌دونی اگه برگردم دوباره باید برم توی همون خونه و مجبورم که برم دزدی یا قاچاق. یه زن تنهای معتاد که نه درس خونده نه کاری بلده گیرم هم که آزاد بشه چکار می‌خواد بکنه اون هم با یک پسر بچه‌ای که نمی‌دونم اون موقع چند سالشه...»

اینها را گفت و راهش را کشید و رفت و دیگر ندیدمش تا روز آزادی‌ام. حالش خوب نبود. ابروهایش را تراشیده بود، اما چشمانش هنوز کورسویی از امید داشت' امیدی که دوباره راحله را از اعتیاد جدا کرد و کتاب‌های درسی و قلم نقاشی را توی دستانش گذاشت. اینها را از کسانی که بعد از من زندان رفتند و آزاد شدند شنیدم. آخرین خبرم از او اما تبعیدش به زندان یک شهرستان کوچک بود و دیگر هیچ خبری از او نداشتم.

فکرش اما در تمام این پنج سال همیشه زندان با من بود. شاید به خاطر اینکه هم‌سن خواهرم بود و همیشه به این فکر می‌کردم که میشد با ان همه استعداد و عشق به زندگی' حال و روز دیگری داشته باشد. شاید به خاطر دلبستگی مشترکمان به فروغ. شاید به خاطر رویاهايش.. نمی‌دانم.

بار آخری که دیدمش کتاب فروغم را به او دادم و برایش نوشتم: «به امید روزهایی که شاید روشن باشند و آزاد.» کتاب را گرفت. نوشته‌ام را خواند و آرام زمزمه کرد: شاید...»

پانزدهم سپتامبر ۲۰۱۲ - دوبلین

سپتامبر بود و آفتاب دابلین هنوز آنقدر جان داشت که بشود بساط صبحانه را روی در بالکن چید. با دوستی که خواهرش تازه از زندان آزاد شده بود نان و پنیر لقمه می‌گرفتیم و برایم تعریف‌های خواهرش از بند سیاسی زنان اوین را می‌گفت.

خواهرش بیشتر از همه زندانی‌هایی که از دور و نزدیک می‌شناختم‌شان' از دختری تعریف کرده بود که برایش حکم اعدام بریده بودند. می‌گفت که دخترک عاشق فروغ بود و دلش می‌خواست زبانش انگلیسی یاد بگیرد؛

که هیچ ملاقاتی نداشت؛ که خیلی با معرفت و شوخ طبع بود.

من یاد راحله افتاده بودم. گفتم من هم یک زندانی را در بند عمومی می‌شناختم که خیلی شبیه این خانم بود؛ البته او سیاسی نبود. تا بخواهم بپرسم که راستی اسم این دوست خواهرت چه بود؛ پیش‌دستی کرد و گفت اتفاقاً راحله هم اولش بند عمومی بوده.

- راحله؟ اسمش راحله بوده؟

یعنی این زنی که حکم اعدام برایش صادر شده بود راحله بود. راحله‌ای که هیچکس خبری از او نداشت و نمی‌دانستم پشت کدام دیوار حبس می‌کشد؟

نشانی‌های بیشتر که داد مطمئن شدم خودش است. فهمیدم که محکوم به اعدام شده بود و خبرش هیچ جا منتشر نشده بود. فهمیدم که در اعتراض به این حکم واهی و ناعادلانه اعتصاب غذا کرده بود و لبانش را دوخته بود و هیچکس خبردار نشده بود.

گفت: «روزهای اول پس از ناآرامی‌های انتخابات ۸۸ که هنوز زنان فعال سیاسی و مدنی بازداشت شده را به بند عمومی می‌بردند؛ راحله به خاطر محدودیت‌های آنها در تماس تلفنی با خانواده‌هایشان گاه کمکشان کرده بود و همین شده بود بهانه اتهام محاربه و صدور حکم اعدام برای او. گفته بودند که به زندانی‌های مرتبط با سازمان مجاهدین کمک کرده‌ای و حتماً با آنها ارتباط داری.»

بعد از اینکه راحله در اعتراض به این حکم لب‌هایش را دوخت و اعتصاب غذا کرد؛ حکمش را به یک سال حبس تعزیری تقلیل دادند و حالا او در بند زندانیان سیاسی اوین است. بی‌آنکه خبری از او در جایی آمده باشد. به چند نفر در ایران ایمیل زدم؛ آنجا هم کسی خبری از راحله نداشت و نمی‌دانست که تا پای حکم اعدام رفته است.

حالا بعد از چند ماه بی‌خبری؛ اسم راحله ذکایی در کنار هشت زنی که در بند سیاسی زندان اوین اعتصاب غذا کرده‌اند؛ منتشر شده است، اما او همچنان «زندان گمنامی است» که هیچکس خبری از او ندارد؛ نمی‌دانند به چه اتهامی آنجاست؛ نمی‌دانند از کجا آمده و هیچ عکسی از او نیست.



راحله نه یک فعال شناخته شده حقوق بشر بوده؛ نه یک روزنامه‌نگار

معروف' نه وابسته به حزب و گروهی سیاسی یا مدنی و نه خانواده‌ای دارد که صدایش باشند.

جای خالی عکس راحله در پوستره‌های زنان اعتصاب‌کننده دست به دست می‌چرخد و گاه حتی همان قاب خالی نیز حذف می‌شود. و او انگار نماد همه زنان و مردانی باشد که در این سال‌ها و همه سال‌های قبل از آن به زندان رفتند' محاکمه شدند' اعدام شدند و هیچ گاه نه عکسی از آنها جایی دیده شد و نه صدایشان را شنیدیم.

زنان و مردانی که پابه پای دیگران هزینه دادند' اما هیچ گاه صدایشان شنیده نشد و رقمی شدند در آمار بازداشت‌شدگان و اعدام‌شدگان بی‌شمار این سال‌ها.

برگرفته از تارنمای www.rahman.org